**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010717**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

من حالا عبارتی که مرحوم آخوند در این مسئله دارد بخوانم بعد بحثی که دیروز شروع کردیم یک قدری بیشتر توضیح بدهم.

شاگرد: بحثی که دیروز

استاد: همان عبارت حاشیه را می‌خواهم بخوانم. مرحوم آخوند در متن کفایه اینجوری تعبیر می‌کنند. صور مختلف در مسئله را دنبال می‌کنند، می‌فرمایند که فان کان مجهولَیْ التاریخ فتارةً کان اثر الشرعی لوجود احدها بنحو خاص من التقدم و التأخر و التقارن بعد آن را بحث می‌کند و اخری کان الاثر لعدم احدهما فی زمان الآخر، بعد آن را هم بحث می‌کند.

«و كذا فيما كان مترتبا على نفس عدمه في زمان الآخر واقعا و إن كان على يقين منه في آن قبل زمان اليقين بحدوث أحدهما لعدم إحراز اتصال زمان شكه و هو زمان حدوث الآخر بزمان يقينه لاحتمال انفصاله عنه باتصال حدوثه به.»

این می‌گوید که فرض کنید در مثالی که داشتیم پدر و پسر هر دو یک زمان مرگشان تحقق پیدا نکرده بوده. یقین داشتیم که نه مرگ پدر تحقق پیدا کرده نه مرگ پسر. بعد از آن زمان دو تا زمان وجود دارد. نمی‌دانیم که مرگ پدر زودتر بوده یا مرگ پسر؟ حالا ما حیات پدر، یعنی عدم مرگ پدر را می‌خواهیم تا زمان مرگ پسر ادامه بدهیم. خب مرگ پسر مرحوم آخوند می‌گوید مرگ پسر ممکن است زمان اوّل باشد، اگر زمان اوّل باشد چسبیده به زمان یقین است. ممکن است زمان دوم باشد چسبیده نباشد. خب این اوّلاً از این عبارت دقت بفرمایید روشن هست که مراد مرحوم آخوند از اتصال زمان شک به زمان یقین اتصال زمان مشکوک به زمان متیقن است. چون زمانی که در نظر می‌گیرد زمان مشکوک است، یعنی زمان حدوث شیء. ببینید لعدم اتصال زمان شکّه و هو زمان حدوث الی آخر. زمان حدوث الی آخر زمان مشکوک است نه زمان شک. بزمان یقینه لاحتمال لانفصاله باتصاف حدوثه به. بنابراین این تعبیری که مرحوم نایینی و به تبع مرحوم آقای خویی دارند که یقین و شک امران وجدانیان درش ما نمی‌توانیم شک بکنیم از این صحبت‌ها، این بحث‌ها اصلاً درست نیست. ما اتصال زمان شک به معنای خود شک به یقین را در نظر نمی‌گیریم. زمان مشکوک به متیقن. البته یک توضیحی هم این اتصال و عدم اتصال زمان مشکوک به متیقن دارد بعداً عرض می‌کنم. این یک نکته.

بعد اینجا در حاشیه، حالا ادامۀ متن را بخوانم.

«و بالجملة كان‏ بعد ذاك الآن الذي قبل زمان اليقين بحدوث أحدهما زمانان أحدهما زمان حدوثه و الآخر زمان حدوث الآخر و ثبوته الذي يكون ظرفا للشك في أنه فيه أو قبله و حيث شك في أن أيهما مقدم و أيهما مؤخر لم يحرز اتصال زمان الشك بزمان اليقين»

این هم واضح است که مراد از زمان شک همان زمان مشکوک و زمان متیقن هست.

«و معه لا مجال للاستصحاب حيث لم يحرز معه كون رفع اليد عن اليقين بعدم حدوثه بهذا الشك من نقض اليقين بالشك.»

این را در حاشیه توضیح که می‌دهد اینجوری توضیح داده که من محور را بیشتر روی آن کلام حاشیه قرار دادم. با متن خیلی تفاوت جدی ندارد یک قدری عبارت واضح‌تر است.

«و إن شئت قلت: إنّ عدمه الأزلي المعلوم قبل الساعتين،»

این کلمۀ ازلی که اینجا ایشان تعبیر کرده خیلی تعبیر قشنگی نیست، عدم ازلی. حالا ازلی یا غیر ازلی. نبودن شیء حالا ازلی باشد یا ازلی نباشد. قبل از فرض کنید نمی‌دانیم پدر پنجشنبه مرده، پسر جمعه یا پدر جمعه مرده پسر پنجشنبه. خب قبل از این دو روز، روز چهارشنبه، هر دوشان زنده بودند، هر دو عدم داشتند، یعنی عدم الموت، موضوع بحث ما موت است. عدم الموت در مورد هم پدر و هم پسر قبل از دو ساعت تحقق داشته دیگر. خب حالا روز پنجشنبه که ساعت اوّلی هست این مشکوک هست که ما می‌خواهیم استصحاب کنیم عدم موت پدر را تا زمان موت پسر و بگوییم پدر از پسر ارث می‌برد. عدم موت پدر تا زمان موت پسر می‌خواهد استصحاب بشود می‌گوید این عدمی که معلوم قبل از ساعتین هست «و إن كان في الساعة الأولى منهما مشكوكا، إلّا أنّه- حسب الفرض- ليس موضوعا للحكم و الأثر، و إنّما الموضوع هو عدمه الخاصّ، و هو عدمه في زمان حدوث الآخر،»

زمان حدوث آخر یعنی زمان مرگ پسر. زمان مرگ پسر ممکن است پنجشنبه باشد، ممکن است زمان مرگ پسر جمعه باشد. اگر زمان مرگ پسر پنجشنبه باشد این عدم مرگ پدر به این پنجشنبه متصل است. اگر زمان مرگ پسر جمعه باشد عدم مرگ پدر فاصله افتاده.

«و إنّما الموضوع هو عدمه الخاصّ، و هو عدمه في زمان حدوث الآخر، المحتمل كونه الساعة الأولى المتّصلة بزمان يقينه، أو الثانية المنفصلة عنه، فلم يحرز اتّصال زمان شكّه بزمان يقينه، و لا بدّ منه في صدق: «لا تنقض اليقين بالشكّ»،»

«لا بدّ منه» یعنی لا بد من الاتصال الزمان. برای صدق در تنقض الیقین بالشک باید اتصال زمان شک به زمان یقین باشد.

«فاستصحاب عدمه إلى الساعة الثانية، لا يثبت عدمه في زمان حدوث الآخر،»

خب حالا شما بگویید که ما استصحاب می‌کنیم عدمش را به زمان دوم، نمی‌دانیم در پنجشنبه آن مرگ پدر تحقق داشته یا نداشته. می‌گوییم استصحاب می‌کنیم عدم مرگ پدر در روز پنجشنبه را که نتیجه‌اش، ایشان می‌گوید این نتیجه شما می‌خواهید بگویید که پس بنابراین مرگ پدر بعد از مرگ پسر بوده و موقع مرگ پسر پدر زنده بوده، این اصل مثبت است.

«فاستصحاب عدمه إلى الساعة الثانية، لا يثبت عدمه في زمان حدوث الآخر، إلّا على الأصل المثبت فيما دار الأمر بين التقدّم و التأخّر،» خب این عبارت مرحوم آخوند.

ما عرض می‌کردیم که اینجا چرا شما پای ساعت اولیٰ و ساعت ثانیه را وسط می‌کشید. چون فرض این است که ما اصلاً اثر برای عدم یک حادثه در زمان حدوث حادثۀ دیگر هست و ما استصحاب را به ملاحظۀ عمود زمان نمی‌خواهیم ملاحظه کنیم. به ملاحظۀ حادثۀ دیگر و به ملاحظۀ به اصطلاح آقایان زمان نسبی. خب ما اینجوری می‌گوییم، می‌گوییم که مرگ پسر یک زمانی اتفاق افتاده دیگر. اشاره می‌کنیم که قبل از تحقق مرگ پسر یک زمانی پدر زنده بوده، عدم مرگ داشته. نمی‌دانیم آن عدم مرگ پدر دیگر دست نمی‌زنیم ساعت اوّل و ساعت دوم و اینجور. دیگر ساعت اول و ساعت دوم آن عمود زمان هست ولو به نحو اجمالی شما دارید باز عمود زمان را وسط می‌کشید. نه، ما می‌گوییم که پسر یک زمانی از دنیا رفته، این که مسلم هست یک زمانی پسر واقعاً از دنیا رفته. و پدر هم قبل از او زنده بوده، یک زمانی قبل از زمان واقعی مرگ پسر پدر زنده بوده. نمی‌دانیم این حیات پدر و عدم موت پدر ادامه داشته تا زمان واقعی موت پسر یا ادامه نداشته، متصل هم هست. دیگر اسم ساعت اوّل و ساعت دوم و از این حرف‌ها پایش را وسط نمی‌کشیم. برای چی اینها را وسط بکشیم؟

**شاگرد:** قهراً تطبیق می‌شود دیگر

**استاد:** نه، آنها لازم، حالا اجازه بدهید توضیح می‌دهم. اصلاً نیازی نیست که ما پای آنها را وسط بکشیم، نباید هم پایش را وسط بکشیم. اگر ما نگاهمان نگاه صرف، مرحوم آخوند اینجا علاوه بر این که زمان نسبی را مطرح کرده، زمان فی الجملۀ عمود زمان را هم این وسط نگاه کرده. گفته عمود زمان، این زمان نسبی مردد است بین این که این زمان اوّل باشد یا زمان دوم باشد. اگر زمان اوّل باشد متصل است، اگر زمان دوم باشد منفصل است. نه اصلاً پای آنها را وسط نکشید که این بحث‌ها مبتلا بشود. این هم داشته باشید حالا من در مورد این کار دارم، در مورد این صحبت می‌کنم.

اما حالا ببینیم به آن نگاهی که مرحوم آخوند خود مسأله را نگاه کرده آیا باز این مطلب درست هست یا درست نیست؟ ببینید مرحوم آخوند می‌فرماید مرگ پسر ممکن است ساعت اولیٰ باشد، ممکن است پنجشنبه باشد، ممکن است جمعه باشد. و خب بحث این است که اگر عدم مرگ پدر که می‌خواهید بکشید، اگر شما بخواهید مرگ پدر را، عدم مرگ پدر را استمرار بدهید تا زمان تحقق، شما بگویید که ما نمی‌دانیم پدر این حیاتش تا زمان مرگ پسر، اگر به فرض مرگ پسر جمعه باشد، اگر مرگ پسر جمعه باشد معنایش این است که مرگ پدر پنجشنبه بوده، یعنی آن یقین سابقه ادامه نداشته، این فرضی که وجود دارد فرضی هست که آن یقین سابقه منقطع شده، خود آن یقین سابقه دیگر از بین رفته شک نداریم. نه این که شک داریم شکش متصل نیست، این را دقت بکنید. ما دیگر شک نداریم. یعنی اگر قرار باشد مرگ پدر را بخواهید شما بکشید، بگویید پدر زنده بوده است، شما می‌خواهید زنده بودن پدر را تا شنبه بکشید، قطعاً پدر تا شنبه زنده نبوده. یعنی اگر قرار باشد که مرگ پسر در روز جمعه باشد، یعنی روز پنجشنبه نباشد، معنایش چی است؟ معنایش این است که مرگ پدر روز پنجشنبه بوده. بنابراین آن عدم مرگش ادامه نداشته تا روز جمعه. پس عدم مرگ پدر تا روز جمعه قطعاً ادامه ندارد. یا به خاطر این که همان روز جمعه مرده است، یا روز پنجشنبه مرده است، و اگر روز پنجشنبه مرده باشد آن مرگش ادامه ندارد. نه این که مرگ ادامه دارد ولی متصل نیست.

**شاگرد:** یعنی تقارن را شما؟

**استاد:** نه فرض این است که احتمال تقارن در این بحث. حالا تقارن در این بحث مهم نیست. حالا فرض کنید این را وارد آن احتمال تقارن نشویم چون خیلی در این بحث تفاوت ندارد. ولی من الآن نمی‌خواهم وارد آن احتمال. حالا فرض کنید شما اصلاً احتمال تقارن نمی‌دهید. قطعاً یکی از اینها جلوتر است یکی‌شان عقب‌تر است. دو تا بمب خورده، یک بمب این را کشته، یک بمب آن را کشته، نمی‌دانیم بمب اوّل این را کشته یا بمب دوم آن را کشته، دو تا تیر زده شده.

**شاگرد:**‌شاید هر دو مرحوم آخوند که می‌فرماید

**استاد:** نه بحث ما اینجوری است. بحث این است کلام مرحوم آخوند هم همین است. چون کلام مرحوم آخوند این هست که نمی‌دانیم در ساعت اولی بوده یا در ساعت ثانیه. فرض کرده یکی از اینها ساعت اولیٰ بوده، یکی از اینها ساعت ثانیه بوده، تقارن اصلاً فرض نکرده، مفروض کلام هم تقارن نیست، دخالت هم ندارد حالا بعد آن بعداً ممکن است یک تناسبی بگویم که چرا دخالت ندارد. بحث ما این هست که این که احتمال می‌دهیم عدم مرگ پدر. عدم مرگ پدر استمرارش تا زمان مرگ پسر در صورتی هست که مرگ پسر در روز پنجشنبه باشد. احتمال استمرار در صورتی هست که مرگ پسر در روز پنجشنبه باشد. و الا اگر مرگ پسر در روز جمعه باشد احتمال استمرار نیست. پس بنابراین شما شک را در نظر بگیرید، آن شکی که ما اینجا داریم اگر می‌گویم زمان را هم در نظر بگیریم، عمود زمان را هم اینجا پایش را وسط بکشیم دیگر باید بگوییم اگر پدر بخواهد عدم مرگش استمرار داشته باشد باید پسر در روز پنجشنبه مرده باشد. و الا اگر پسر در روز جمعه مرده باشد اصلاً مرگ پدر، عدم مرگ پدر و زندگی پدر استمرار نخواهد داشت. پس بنابراین مشکل هیچ وقت مشکل عدم اتصال یقین به شک نیست. شکی که منشاء اثر هست آن، یعنی شکی که اینجا ما داریم شک داریم در ادامه داشتن، شک در یک امر مستمر. ما شک در استمرار حیات پدر الی زمان مرگ پسر نداریم مگر در صورتی که مرگ پسر در ساعت اولیٰ باشد.

**شاگرد:**

**استاد:** یعنی اصلاً همین را می‌خواهم بگویم، منشاء شک ما در این که این حادثه ادامه دارد یا ادامه ندارد این است که آن ساعت اوّل است یا ساعت دوم است. دیگر منشأ شک را شما نباید این وسط پایش را وسط بکشید. شما آمدید منشأ شک را می‌گویید در صورتی که آن منشأ شک در عدم استمرار وجود داشته باشد اتصال ندارد. اتصال ندارد نه، شک دیگر ندارید، نگویید اتصال ندارد، بحث این است. اتصال دارد اگر شک داشته باشیم اتصال دارد، اصلاً شک نداریم. این مشکل قضیه این مطلب هست. البته یک نکته‌ای اینجا مرحوم آقای صدر دارد، بحث را با یک نگاه دیگری آقای صدر خودشان دنبال کردند. حالا یک بحث‌هایی در مورد کلام مرحوم آقای آخوند آقای صدر مطرح فرمودند من آنها را فعلاً نمی‌خواهم در موردش صحبت کنم.

**شاگرد:** می‌خواهید بفرمایید استصحاب خودش متکفل همین است که بگوید منشأ شک را نادیده بگیریم

**استاد:** آره دیگر لا تنقض الیقین بالشک می‌گوید جایی که شک داری، حالا آن را من یک نکته‌ای هست بعداً شاید یک توضیحاتی می‌دهم مطلب روشن‌تر بشود کلام مرحوم آقای صدر.

مرحوم آقای صدر در این بحث می‌گویند استصحاب، خب عرض کردیم اینجا یک بحث این هست که در مجهولَیْ التاریخ یک صورت مسئله است. یک صورت این است که اگر یک حادثه معلوم التاریخ باشد، یک حادثۀ دیگر مجهول التاریخ باشد. آقای صدر می‌فرمایند که در جایی که یکی‌شان معلوم التاریخ باشد یکی‌شان مجهول التاریخ، مرحوم آقای خویی استصحاب را هم در معلوم التاریخ جاری کرده هم استصحاب را در مجهول التاریخ جاری کرده و بین اینها معارضه انداخته، با این بیان فرض کنید ما می‌دانیم حالا در این مثال خودمان پدر روز پنجشنبه از دنیا رفته. نمی‌دانیم پسر روز جمعه از دنیا رفته یا روز چهارشنبه از دنیا رفته قبل. ولی مرگ پدر معلوم است. مرگ پدر معلوم است که پنجشنبه است، مرگ پسر مردد بین چهارشنبه و جمعه است. استصحاب در مورد مرگ پسر واضح است دیگر. نمی‌دانیم پسری که روز سه شنبه زنده بوده، روز چهارشنبه زنده بوده، استصحاب حیاتش می‌کنیم، روز پنجشنبه که پدر مرده این زنده بوده یا زنده نبوده، می‌گوییم استصحاب می‌کنیم حیاتش در روز پنجشنبه، وقتی حیات دارد در هنگام مرگ پسر وارثش است. خب این واضح است. بحث سر آن طرف قضیه است که مرگ پدر معلوم است، آیا ما می‌توانیم استصحاب کنیم عدم مرگ پدر را تا زمان مرگ پسر؟ خب بعضی‌ها گفتند که شما چه زمانی می‌خواهید استصحاب حیات پدر را بکنید؟ روز چهارشنبه که پدر قطعاً زنده بوده. روز پنجشنبه که قطعاً مرده بوده. زمان شکی نداریم. یک زمان قطعاً زنده بوده، روز چهارشنبه است. یک زمان هم قطعاً مرده بوده روز پنجشنبه است. پس نسبت به مرگ پدر چه استصحابی می‌خواهید جاری کنید تا معارضه بیندازید؟ اینها جواب دادند که ما نسبت به عمود زمان نمی‌سنجیم. نسبت به آن زمان نسبی می‌سنجیم. اینجور می‌گوییم، می‌گوییم پدر یک زمانی مرگش تحقق پیدا کرده دیگر، کار نداریم که آن زمان کی است، آن زمانی که مثلاً پدر تحقق پیدا کرده یک زمانی، بیست روز قبلش پسر حتماً زنده بوده دیگر. زمانی که پسر، یک زمان هر دوشان زنده بودند دیگر. ما نمی‌دانیم در آن زمان که واقعاً پسر مرده دست نمی‌گذاریم پنجشنبه، جمعه، شنبه. می‌گوییم آن زمانی که پسر مرده یک زمان قبلش پدر زنده بوده، فرض کنید در این مثالی که ما در نظر می‌گیریم سه شنبه، سه شنبه حالا من نمی‌خواهم اصلاً این برای این که مطلب واضح بشود سه شنبه را پایش را وسط کشیدم. و الا نیاز نبود باز عمود زمان را این وسط بیاوریم، ولی برای روشن شدن این مطلب می‌گویم در سه شنبه هم پدر زنده بوده هم پسر زنده بوده. ما می‌گوییم که آن زمان واقعی مرگ پسر

**شاگرد:** پسر معلوم التاریخ است؟

**استاد:** پدر معلوم التاریخ است، پسر مجهول التاریخ است. در آن مجهول التاریخ یک زمان واقعی داشته دیگر. در آن زمان واقعی نمی‌دانیم پدر هنوز زنده بوده یا زنده نبوده. استصحاب می‌کنیم حیات پدر معلوم التاریخ را تا زمان مرگ واقعی که زمانش مجهول است استصحاب می‌کنیم. بالأخره همینجور است دیگر. یعنی یک زمانی به نحو، ولو به نحو مجهولی پسر از دنیا رفته، قبل از آن زمان مجهول هم پدر زنده بوده، از آن زمان حیاتی که قبل از این زمان مردد است نسبت به مرگ پدر هست، او را می‌کشیم تا زمان مرگ واقعی پسر. یعنی آن زمانی که می‌خواهیم بکشیم زمان مرگ واقعی است، اینجوری ما مطرح می‌کنیم.

**شاگرد:** اگر بعد از معلوم التاریخ باشد، بعد از مجهول التاریخ باشد؟

**استاد:** حالا اجازه بدهید.

آقای خویی اینجوری اشکال را مطرح کرده نسبت به عمود زمان ما نمی‌سنجیم. به نظر می‌رسد اصلاً این که ما یک زمان مردد، یک زمان واقعی را ملاک قرار بدهیم، بگوییم نسبت به آن زمان واقعی قبلش آن زمان شک را یک زمان اجمالی قرار بدهیم. بگوییم یک زمانی بوده است که پسر مرده است، قبل از او، یک زمانی هم یقین. یعنی یقین را و شک را نسبت به یک زمان اجمالی، زمانی که اگر دست بگذاریم معلوم نیست کی است، یک همچین نگاه، یک نگاهی هست از ادلۀ استصحاب اثباتاً استفاده نمی‌شود. ادلۀ استصحاب این که می‌گوید لانّ کنت علی یقین من وضوئه فشککت، جایی را مفروض گرفته که آن زمان شخص مشخص است، زمان یقین مشخص است. اما این که شما می‌گویید یک زمانی یقین داشتیم، حالا اینجا البته زمان یقینش مشخص است، زمان شکش مردد است. ما در این مثال می‌دانیم در روز سه شنبه هر دوشان زنده بودند، می‌خواهیم به زمان شک ادامه بدهیم زمان، ما می‌خواهیم ادامه بدهیم به زمان مرگ واقعی پسر که مرگ واقعی پسر ممکن است چهارشنبه باشد ممکن است پنجشنبه باشد، ممکن است جمعه باشد. آیا اینجایی که ما مرگ، یعنی زمان مشکوک ما یک زمان مردد است. یک زمان نامشخص است، مجهول است. این ادلۀ استصحاب می‌گیرید یا نمی‌گیرد؟ به نظر می‌رسد ادلۀ استصحاب جایی که زمان مشکوک ما نامعین باشد، زمان مشکوک معین را بگیرد. هم از جهت اثباتی ادله یعنی ظهور در ادله این هست، لان کنت علی یقین من طهارتک فشککت، آن فشککت یک زمان مشخصی است آن جایی که آن شککت زمان شکش مشخص نیست را نمی‌گیرد. علاوه بر این که من قبلاً این نکته را هم عرض کردم که اساساً استصحاب به خاطر، آن نکتۀ عقلایی استصحاب نظم دادن برنامه‌ریزی زندگی است. که شخصی که یک برنامه‌ای دارد این برنامه‌اش را تا وقتی که معلوم نشده که یک برنامۀ جدید هست همان برنامۀ سابق را ادامه بدهد. آن جایی که می‌خواهد ادامه بدهد مردد است خودش معلوم نیست. آن اصلاً این نکته نمی‌آید. ما یک موقعی زمان یقینمان معین است، زمان شکمان مشخص است، ما نمی‌دانیم آن رفتاری که در زمان یقین می‌کردیم آن رفتار را در زمان شک باید ادامه بدهیم یا نباید ادامه بدهیم، خب استصحاب می‌کنیم که ما تا وقتی که یک حالت جدیدی برای ما اثبات نشده آن رفتارمان را به هم نزنیم. ایجاد یک نوع انسجام عملی، آن نکتۀ عقلایی که در استصحاب وجود دارد که جنبۀ چیز هم نیست، جنبۀ کاشفیت و امثال اینها هم نیست. خود شما نمی‌دانم آدم مثلاً زمستان‌ها تا وقتی که هنوز یقین نکرده که هوا سرد نشده بخاری نمی‌گذارد. از آن طرف تا وقتی که هنوز یقین نکرده که هوا گرم شده بخاری را بر نمی‌دارد. یک هوای واحد هست از این طرف هنوز بخاری نمی‌گذارد، از آن طرف بخاری را بر نمی‌دارد. علتش این است که نمی‌خواهد برنامۀ زندگی‌اش را به شک تغییر بدهد. تغییر برنامه به شک خودش ایجاد بی‌نظمی در زندگی می‌کند. ایجاد نظم در زندگی، استصحاب به خاطر ایجاد یک نوع ایجاد نظم در زندگی است. این ایجاد نظم در جایی هست که آن زمان شکش معین باشد. یک زمان شک واقعی که معلوم نیست چهارشنبه است، پنجشنبه است، جمعه هست، نسبت به آن زمان واقعی ما بگوییم آن مستصحب را زمان یقین را ادامه بدهید، این نظم ایجاد نمی‌کند که، نظم در جایی هست که زمان شک ما یک زمان مشخصی باشد، در عمود زمان مشخص باشد. جایی که در عمود زمان مشخص نباشد به نحو اجمالی شما در نظر بگیرید و امثال اینها این ادلۀ استصحاب نه ادلۀ اثباتی‌اش نه آن نکتۀ عقلایی که اینجا هست اینها را شامل نمی‌شود.

**شاگرد:**‌ مجهولی التاریخ هم این اشکال می‌آید؟ اینجا هم ما عمود زمان را

**استاد:** بله درست است، آن هم می‌آید، آن اشکال هم. روی همین جهت ما در مجهولَیْ التاریخ هم می‌گوییم استصحاب ذاتاً جاری نیست. نه. در مجهولی التاریخ به یک نحو دیگری حالا بعداً.

**شاگرد:** همۀ اینها کان ناقصه است درست است؟ همۀ این بحث‌ها آن جایی است که می‌خواهد بگوید

**استاد:** حالا بگذارید فعلاً این را اشکال نکنید. به نظر ما اصلاً در مجهول التاریخ استصحاب جایی که مشکوک ما مجهول باشد استصحاب جاری نیست. بنابراین در مجهولی التاریخ نمی‌آید، در مجهول التاریخ که یک طرفش معلوم التاریخ هست در معلوم التاریخش استصحاب نمی‌توانیم بکنیم چون به نسبت آن مجهول التاریخ دارید استصحاب می‌کنید و آن مجهول التاریخش مشکوکش مجهول می‌شود. خب این تصور ما هم این هست که مطلب باید اینجوری بحث کرد.

اما آقای صدر اینجوری بحث را نگاه نکردند. ایشان اصل این مطلب را پذیرفته که استصحاب آن یقین و شک را ممکن است نسبت به زمان معین نگیریم. می‌گوید نسبت به زمان واقعی او ممکن است. حالا این مطلب را هم بگویم. ما در واقع آن زمان مجهول را ما به دو جور می‌شود تصویر کرد. یکی این که بگوییم تعبیر بکنیم آن زمان واقعی، زمان واقعی یک جور هست. یک جور دیگر این هست که پای عمود زمان را وسط بکشیم ولی به نحو تردیدی. بگوییم آن زمان واقعی ممکن است پنجشنبه باشد، ممکن است جمعه باشد، ممکن است چهارشنبه باشد، آن زمان واقعیه‌ای که مردد است بین پنجشنبه، جمعه، شنبه. یعنی باز پای چیز را بکشیم. ما عرضمان این است که مشکوک ما باید یک زمانی باشد که معین باشد. این که ما مشکوک را نسبت به یک زمان واقعی که هیچگونه عمود زمان درش ملاحظه نشده باشد، یا عمود زمان به نحو اجمالی و تردیدی درش ملاحظه شده باشد این خلاف اطلاق، متفاهم عرفی هست، ادله است. مرحوم آقای صدر اشکال را اینجور یعنی با این نگاه وارد نمی‌شود. این را به عنوان یک پیشفرض می‌گیرد که ادلۀ استصحاب ناظر به زمان نسبی هم هست. جایی که مشکوک ما زمانش مشخص نیست و زمانش مردد هست آن را شامل می‌شود.

کلام آقای صدر باشد ان شاء الله فردا توضیح می‌دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان